

در وجه نظری، فلسفه حقوق و سیاست هستند که باید امکان یا امتناع اجماع این دو قضیه را اثبات یا ابطال نمایند. در بعد عملی نیز حکام و مردم هستند که باید نظام اجتماعی را بنا کنند و قدرت دولت و آزادی فرد را به شکل بهینه ترکیب و تلفیق نمایند.

مدل نظری موضوع

چگونگی تجمعی آزادی افراد با قدرت دولت، از سه حالت خارج نیست: در حالت متعادل و متقابل، هر دو متغیر (قدرت دولت و آزادی فرد) به اندازه لازم و کافی در جامعه موجود می‌باشند و در یک نقطه مناسب با یکدیگر مرتبط و مماس‌اند. اما این حد وسط، که فضیلت و ارزش می‌باشد، دارای دو حالت افراط و تقریب می‌باشد که اگر در هر جامعه‌ای روی دهد، نشان‌دهنده آسیب سیاسی است؛ چنان‌چه قدرت دولت بیش از اندازه باشد، به گونه‌ای که آزادی‌های فردی را پس راند و از خط قرمز تعادل عبور نماید، در جامعه اختناق و استبداد حاکم می‌شود. بالعکس اگر آزادی‌های فردی بیش از حد شود و قدرت و حکمیت را در تنگنا قرار دهد و خط قرمز را بشکند، درجاتی از هرج و مرج در جامعه حادث می‌شود که این نیز قبیح عقل و مذموم تجربه است.

باید توجه داشت که خط قرمز تعادل، نسبی و انعطاف‌پذیر است و مکانی ثابت و یکبار برای همیشه ندارد. این طور نیست که خط تعادل به معنای خط مساوات باشد؛ به این معنا که در آلیاز یک نظام، همیشه قدرت دولت و آزادی فرد نصف به نصف باشد. لذا در مکان‌بایی این خط حساس، که همانند خط شاقول و تراز در عماری و ساختمان‌سازی، یافتن محل صحیح آن به معنی «استحکام»، «استقرار» و «استمرار» ساختمان است، شرایط تاریخی، اجتماعی و چهانی کاملاً دخیل‌اند. مثلاً در اوضاع جنگی و در کشوری مثل انگلستان، اختیارات دولت وسیع‌تر و بسیاری از آزادی‌های فردی و حقوق شهروندی محدود می‌شود.^۲ در کشورهای جهان سوم، که بعد از جنگ جهانی دوم استقلال یافته‌اند، اگر حکومت اختیارات بالایی نمی‌داشت، بسیاری از امور معطل می‌ماند و رکود و هرج و مرج حاکم می‌شود، گرچه همین نیاز و ضرورت دستاوبزی برای توجیه بسیاری از دیکتاتوری‌ها و جمهوری‌های مادام‌العمر و موروثی در این مناطق نیز گردیده و باعث شده است اختناق حاکم به معنای امنیت ترجمه گردد.

اگر در کشورهای پیشرفت‌های، بایانات و صاحب ثروت غربی، دولت دارای سی درصد قدرت، و شهروندان، احزاب و مطبوعات، به عنوان جامعه مدنی، دارای هفتاد درصد آزادی باشند، می‌توان تعادل برقرار کرد، درحالی که در کشوری‌ای قریب‌تر، آسیایی و جدید‌الاستقلال، شاید اگر ترکیب و سهم درصدها بالعکس باشد، تعادل برقرار گردد.

پس به طور خاص هیچ کشوری نمی‌تواند و نماید

در دوره مدرن، «قدرت» با دقتی بیش از گذشته و با تاکیدی خاص، در محدوده مکانی تعریف شد و «سرزمین» برخوردار از عناصر دولت و حاکمیت، بستر تعامل نیروهای اجتماعی – سیاسی گردید. در چارچوب جدید، دو بخش مجزا، اما مرتبط به یکدیگر، تحت عنوانهای ملت و دولت وجود دارند که چگونگی تعامل و روابط آنها تحولات هر کشوری را به لحاظ ماهیت، جهت، سرعت و عمق مشخص سازد. در ایران نیز، خصوصاً از دوره قاجارها به این سو، این ترکیب «بارزتر از گذشته، دارای نقش شده است. لیکن عدم تجانس ماهیت حکومت با جامعه از یکسو و واپسیگی حکومت به بیگانگان از سوی دیگر سبب شد، ملت در تقابل و حتی تخاصم نسبت به یکدیگر قرار گیرنده، در حالی که سازندگی کشور منوط به پیوند و ارتباط پایدار میان این دو است. تجربه موفق انقلاب اسلامی و همکاری ملت و دولت با یکدیگر در سالهای دشوار تثبیت و مقاومت، لزوم توجه و رعایت این اصل اساسی را یادآور می‌شود که فکر و برنامه و اجرا باید به صورتی در کشور سامان یابد که روابط دولت با ملت همواره حالتی غیرقطبی داشته باشد. برآورده شدن این نیاز منوط به تمهید سازوکارهای بازتولید روابط غیرقطبی میان این منانع تولید نیرو و قدرت در هر کشوری است. مقاله زیر به بسط این نکته کلیدی پرداخته است.

طرح موضوع تاثیر انتشار علوم اسلامی
رابطه خطیر و اساسی دولت – ملت موضوع مشترک حقوق و علوم سیاسی است.^۱ جامعه‌شناسی سیاسی در بی‌آن است که چگونگی و چراي تعامل دولت و ملت را کشف، تبیین و تئوریزه نماید و حقوق عمومی از طریق متن قانون اساسی خواهان تجویز بهینه سامان سیاسی و مدیریت رابطه دولت و ملت است.

توصیه و مفروض آن است که دولت برای ادای وظایف و تحقق اهدافش به اندازه لازم و کافی قدرت داشته باشد. همچنین شهروندان نیز باید به اندازه لازم و کافی آزادی داشته باشند تا بتوانند در سایه آن رشد کنند و موجودیت خودشان را تداوم و تکامل بخشنده. پس دانش سیاسی تا اینجا با دو گزاره اساسی مواجه است که هر دو مقبول تعقل و تجربه هستند:

- ۱— دولت باید به اندازه لازم و کافی قدرت داشته باشد.
- ۲— شهروندان باید به اندازه لازم و کافی آزادی داشته باشند.

مشکل زمانی نمایان می‌شود که در معماری و بنای نظامات اجتماعی، این دو باید با هم جمع شوند که ظاهرا در حد اجماع تقیضی، ناممکن به نظر می‌رسد. این ترکیب و تلفیق دو حیثیت دارد:

- ۱— نظری ۲— عملی.

سؤال مطرح می‌شد که وضعیت جامعه و نظام سیاسی کشور به کدام یک از سه حالت زیر تزدیکتر است:

۱- تعادل ۲- اختناق و استبداد ۳- هرج و مرج
استخراج و تحلیل نتایج این آزمون در محیط کارگاه سیاسی هیجانات و فضای پرتحرکی خلق می‌کرد و فعال شدن حاضران برای بحث، استدلال و مجادله را موجب می‌گزید. استاد راهمنا نیز، با مشارکت در مباحثت، و هدایت و نظرارت آنها، جمع‌بندی نهایی را بیان می‌کرد. در نهایت قضایا و گزاره‌های جزئی و کلی در توضیح و تبیین نظام اجتماعی – سیاسی ایران به دست می‌آمد که معمولاً به عنوان حاصل خرد جمعی حاضران مورد پذیرش و اقبال افراد بود.

نوع پاسخها و استگاهی معناداری با اشتغال و سن پاسخگویان داشت. دانشجویان به میزان سیار بالای گزینه ۲ را علامت می‌زدند. در حالی که مشاغل تزدیک به نیروهای نظامی و انتظامی بیشتر شماره ۳ را انتخاب می‌کردند اما کارمندان دستگاههای اجرایی به طور بالتبه بیشتری گزینه یک را علامت می‌زدند.

برای دانشجویان و جوانان استدلال می‌شد که آنها

به دلیل آرمان خواهی ناشی از جوانی و فضای جنبش

دانشجویی و مهم‌ترین کانون توجه احزاب و تشکلهای

سیاسی بودن، فضای راسته احساس می‌کنند.

نیروها و کارکنان تزدیک به امور انتظامی و نظامی نیز به دلیل تماس مستمر با آسیب‌ها، جرائم و تهدیدات داخلی و خارجی، بعضی برداشتی توأم با نگرانی از اوضاع دارند و جراهم و ناهنجاری‌ها را فرآگیر تلقی می‌کنند و خواهان تمرکز و کاربرد اقتدار بیشتری برای برقراری ثبات و امنیت هستند.

کارمندان دستگاههای اداری و اجرایی به نسبت دو قشر دیگر گزینه تعادل را باور داشتند. از مباحثت آنها، چنین استبطاط گردید که این گروه، در چارچوب بوروکراسی نظام، از یکسو منابعی معین در دست داشته و از سوی دیگر با وظایف و اهداف معینی سروکار دارند و باید برای سالهای طولانی عمل تخصیص منابع و تعادل امکانات و اختیارات را برقرار نمایند و لذا وضعیت را بالتبه تعادل‌تر از دیگران تلقی می‌نمایند.

با تنظیم و بازنویسی نتایج این آزمون می‌توان بررسی‌نامه‌ای فنی‌تر و فرآگیرتر طراحی کرد و آراء و نظریات منتخبان دولت و ملت را به دست آورد.

پرسش این است: ۱- کارگزاران اصلی و طراز اول نظام اوضاع عمومی و کلی کشور را چگونه ارزیابی می‌کنند؟ ۲- توده‌های مردم از صفو، سین و افشار گوناگون اوضاع کشور را چگونه برداشت و ارزیابی می‌نمایند؟

آسیب‌شناسی روابط دولت – ملت
تا فراهم شدن زمینه چنین آمیشی و با تکیه بر پارهای از تجربیات و اطلاعات و مطالعات می‌توان با رویکردی منفی رابطه دولت و ملت را چنین ترسیم و تجسم کرد

آنها را تجربه می‌کنند.

در مقاطعی از زمان، دولت با تجمیع قدرت وظایف و کارکرهایی چون برقراری نظام و امنیت را بجام می‌دهد اما به دلیل فقدان نظارت و ضعف شهروندان و فرهنگ سیاسی، احتمال دارد به سمت خود کامگی برود.^۵

در زمانهای شهر و نیازی با داشتن رهبری، سازماندهی، اینتلولوژی و تمسک به انقلاب و شورش یا حمایت خارجی و اشغال بیگانگان، حکومت مستبد را کنار می‌زند. در اینجا نیز، به دلیل ضعف فرهنگ سیاسی و ناکامی در سازماندهی مجدد قدرت یا مداخله خارجی، برقراری دیکتاتوری و اختناق رضاخانی بود.

در عالم واقع و در روابط اجتماعی، تعادل به نازکی و باریکی خط هندسی نیست و اصولاً عالم سیاسی، مثل عالم ریاضی، نوسان ناپذیر نیست. بنابراین تعادل و محل تعامل قدرت دولت و آزادی افراد، می‌تواند یک کانال دارای کف و سقف باشد که جایه‌جایی متغیرهای مورد بحث در درون آن مورد قبول، و بهینگ تعادل نسبی نظام باشد. در این صورت اگر

خط تعادل و تعامل دولت و ملت را عیناً از کشور دیگری تقليد نماید و معمدان، عالمان و عاملان هر کشور باید با توجه به وضع و منابع خودشان خط و نقطه تعادل را کشف و تعیین نمایند.

در انقلاب مشروطیت، ترجمه‌های از قوانین اساسی فرانسه و بلژیک برای معماری رابطه دولت و ملت به کار گرفته شد^۶ و تفاوت‌های بین‌ایرانی چون ویژگی‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی نادیده گرفته شد. نتیجه چنین تقلیدی و نیز بومی نکردن نسخه‌ها و تجویزهای خارجی، برقراری دیکتاتوری و اختناق رضاخانی بود.

داده‌های تاریخی را این‌گونه می‌توان تحلیل کرد که ملتها و جوامع، بر گرد خط زمان و تعادل آنقدر بالا و پایین می‌شوند و تجربیات خود را انباشت می‌کنند و هزینه‌ها و خسارات را الزاماً پذیراً می‌گردند، تا به تدریج دامنه و طول نوسان کم شود و در نقطه‌ای به هم برسند. این بدان معناست که در آنجا نظام



زمانی روزنامه‌ای، به عنوان نماد آزادی افراد و جامعه مدنی، حتی به ناحق، حرمت‌شکنی کرد، نباید همین را نشانه‌ای از خط‌شکنی و هرج و مرج تلقی کرد و با این مستمسک فضای راسته ایستاد. همچنین اگر دولتمردی ستمی روا داشت، نباید فوراً این را دل بر اختناق و استبداد دانست، جواز شورش و عصیان صادر کرد.

احساس و ادراک هرج و مرج یا استبداد و اختناق، لزوماً به داشتن تحصیلات آکادمیک در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی وابسته نیست، بلکه هر فردی، با توجه به عرف جامعه و تجربیات شخصی خود، این مسائل را برداشت، و به عنوان ضدرازش و آسیب و ناهنجاری، در مورد آنها قضاوت می‌کند.

در نمای طولی و تاریخی نیز می‌توان چگونگی رابطه دولت – ملت و ترکیب قدرت و آزادی را تشریح و ارزیابی کرد. از این منظر می‌توان تاریخ را فرازنشیبهایی دانست که نیروهای انسانی و اجتماعی، در تکاپوی حیات و تکامل و در بستر زمان،

داده‌های تاریخی را این گونه می‌توان تحلیل کرد که ملت‌ها و جوامع، بر گرد خط زمان و تعادل انقدر بالا و پایین می‌شوند و تحریبات خود را انباشت می‌کنند و هزینه‌ها و خسارات را الزاماً پذیرا می‌گرددند، تا به تدریج دامنه و طول نوسان کم شود و در نقطه‌ای به هم برسند. این بدان معناست که در آنجا نظام توانسته است وضعیتی ایجاد کند که به اندازه لازم و کافی و توامان دارای قدرت برای دولت و آزادی برای افراد باشد. در این زمان می‌توان منتظر جهش ملت‌ها و تمدنها بود، زیرا نیروهای اجتماعی در چنان وضعیتی رویارو و هم عرض نیستند، بلکه در طول یکدیگر تجمعی و انباشت می‌شوند و انرژی فراوانی برای تحرک جامعه به دست می‌دهند

وقوع این جنبش عظیم اجتماعی — سیاسی، ترمیم بنابراین پایانی و پویایی نظام برخاسته از انقلاب به مهندسی و مدیریت بهینه روابط دولت و ملت وابسته می‌باشد. و از این رو باید در مراکز آموزش و پژوهش سیاسی و یا متدهای عالمانه، منصفانه، و بیطرفانه چگونگی این رابطه را مرتب بررسی کرد و برای بهسازی آن راهکارها و راهبردهایی مفید و مقدور تجویز نمود.

یکی از ویژگیهای بنیادین و مستمر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، بحران‌های بالفعل و بالقوه در چگونگی روابط دولت — ملت می‌باشد. افزایش احتمالی ابهامات و گسلهای مورد بحث، می‌تواند بیانگر ضعفها و آسیب‌های نهادهای واسطه همچون احزاب و تشکلهای سیاسی و رسانه‌های گروهی یا روش‌فکران و اندیشمندان باشد. البته باید توجه کرد که شرایط محیط بین‌المللی و انواع نفوذها و فشارهای جهانی در بسط قطببندی و گسلهای دولت — ملت نیز تاثیر بسزایی دارند.

نهادهای واسطه، چنان‌که باید و لازم است، در ترجمان، تفسیر و انتقال افکار و رفتار دولت — ملت فعال نیستند و ضعف‌هایی دارند. البته این حوزه واسطه و نخبگان و اندیشمندان آن، ضمن آنکه خودشان بری از برخی قصورها و کاستی‌ها نیستند، همواره از دو طرف، به‌ویژه دولت، فشارهایی را متحمل می‌شوند. در این قسمت، پس از آنکه اهمیت و اولویت موضوع این نوشտار مشخص گشت، تبیین و تحلیل آن در بستر تاریخ معاصر مدنظر قرار گرفته است تا از این طریق راهکارهایی برای بهسازی تعامل دولت — ملت در حال و آینده به دست آید.

رابطه دولت — ملت در مسیر تاریخ با فروپاشی و شکست سلسله صفوی، ایران در هرج و مرج فرو رفت و پس از سالهای نادر افشار با تأسیس سلسله جدیدی به این آشفتنگی‌ها پایان داد.^۱ اما در اوآخر به خودکامگی گرفتار شد و او را کشتند و باز هم هرج و مرج جامعه را فرا گرفت. این‌بار با ظهور کریمخان لر امنیت و حاکمیت مرکزی برقرار گردید، اما زندنیه دولت مستعجل بود و با مرگ کریمخان شورش و نیروی گریز از مرکز همه‌گیر شد. آقامحمدخان به این اوضاع پایان داد، اما هزینه حاکمیت و برقراری ثبات، خشکی و خودکامگی بود که او را قربانی غلامانش کرد. فتحعلی‌شاه سروسامانی به اوضاع داخلی داد، اما از این زمان به بعد، عنصر بسیار موثری وارد تاریخ سیاسی کشور شد که همانا حضور، نفوذ و مداخله نیروهای خارجی اروپایی بود که معادله قدرت و امنیت ایران را سیاست پیچیده کرد، اما در این میان بیش از همه بر اهمیت فوق العاده رابطه دولت و ملت، حد و حدود قدرت دولت و حق و حقوق و آزادی فرد افزود. رنسانس اروپا، انقلاب

و فرضیاتی برای آزمون مورد نظر به دست آورده: نوعاً دولتمردان در تربیون‌های رسمی به تعریف و تمجید از شهروندان دست می‌زنند و آنها را ترغیب و تشویق می‌کنند، اما در خلوت خود از ناسپاسی‌ها، تملق‌گویی‌ها، مسئولیت‌نایابی‌ها، زیاده‌طلبی‌ها و... مردم شاکی و دلخور هستند.^۲ مقابلاً شهروندان نیز علائم بعضی متعارض و گیج‌کننده‌ای از باورها و تلقی‌های خود از مسئولان و عملکرد آنان ارسال می‌کنند.

برای مثال هر جا در تاکسی و سلمانی و صفت ارزاق، کلاس و خوابگاه و سلف سرویس دانشجویی، میهمانی‌های دوستانه و فامیلی، سایت‌ها و... گفت‌وگو و تجمعی هست، بحث از فقدان شایسته‌سالاری، فامیل‌بازی، پارتی‌بازی و سوءاستفاده از مقام و موقعیت و دولتیان شنیده می‌شود، به طوری که نزدیک هر انتخابات، هر کسی با توجه به این قبیل علائم امکان مشارکتی بالای چهل درصد را هم متصور نمی‌داند و لذا هنگامی که بیش از شصت درصد در انتخابات شرکت می‌کند، تفسیرهای بسیار متفاوت و متضادی از معنای این حجم از مشارکت به عمل می‌آید^۳ و بر این اساس هر کس وزن مشروعت نظام را به درجاتی دور از دیگری برآورد می‌کند. بعضی مدافعان شصت درصد مشارکت را برای مشروعت و اقتدار نظام بسیار قطعی و محکم تلقی می‌کنند. در عوض مخالفان ضمن تشكیک در کم و کیف و معنای این حجم از مشارکت، بر میزان سی تا چهل درصد عدم مشارکت مانور می‌دهند.

این مساله در استقبالهای مردم از مسئولان و راهپیمایی‌های مختلف نیز وجود دارد که هر کس با توجه به شرایط و اوضاع روز ایران و جهان انتظار و پیش‌بینی خاصی از حجم مشارکت احتمالی به دست می‌دهد و سپس میزان مشارکت واقعی و انجامشده را به نوعی تفسیر می‌کند. بعضی قشرهای ملت زمانی که برای دریافت خدمات و کالاهای دولتی مراجعه می‌کنند یا به منظور بعضی از امورشان به مقامات بالاتر متولی می‌شوند، ممکن است از خوبی و کرامت و اخلاق آن عامل، کارگزار یا مجموعه دولتیان تمجید کنند و اگر به تقاضایشان رسیدگی نشود، حرف و حدیث‌ها و دل چرکنی‌ها و انتقاداتشان را در محیط امن خودشان به شکل گفتار یا رفتار بروز می‌دهند و بیان می‌کنند که: «حالا هر کسی برای خودش اربابی شده و پادشاهی می‌کند و قانونی و ضایعه‌ای نیست و طرف انگار که می‌خواهد ارث پدرش را مفت و مجانی بددهد که اینقدر تکبر و تفاخر می‌فروشد».^۴

با این تحریبات و مفروضات، می‌توان مدعی برخی از آسیب‌ها و ناهنجاری‌ها در رابطه خطیر دولت و ملت بود. باید توجه کرد که اوج گیری چنین آسیب‌هایی، انباشت بی‌اعتنایی دولت و بی‌اعتمادی ملت، حائل شدن دیوارهای بلند بین این دو نیروی عظیم و قطبی شدن شدید این دو در سالهای دهه ۱۳۵۰ یکی از دلایل انقلاب اسلامی بود^۵ و لذا هدف مهم در

یکی از ویژگیهای بنیادین و مستمر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، بحران‌های بالفعل و بالقوه در چگونگی روابط دولت — ملت می‌باشد.

افزایش احتمالی ابهامات و

گسلهای مورد بحث، می‌تواند

بیانگر ضعفها و آسیبها

نهادهای واسطی همچون

احزاب و تشکلهای سیاسی

و رسانه‌های گروهی یا

روشنفکران و اندیشمندان

باشد. البته باید توجه کرد

که شرایط محیط بین‌المللی

و انواع نفوذها و فشارهای

جهانی در بسط قطببندی و

گسلهای دولت — ملت نیز

تأثیر بسزایی دارند.

نهادهای واسطه، چنان‌که

باید و لازم است، در ترجمان،

تفسیر و انتقال افکار و رفتار

دولت — ملت فعال نیستند

و ضعفهایی دارند. البته این

حوزه واسط و نخبگان و

اندیشمندان آن، ضمن آنکه

خودشان بری از برخی قصورها

و کاستی‌ها نیستند، همواره

از دو طرف، به‌ویژه دولت،

فسارهایی را متحمل می‌شوند

فرانسه، واژگونی سلطنت، مقوله آزادی و دموکراسی و تبلور حقوق مدنی و شهروندی، تاسیس پارلمان به عنوان نماد اراده عمومی، تجدید و کنترل دولت و قوه مجریه، پیدایش احزاب، مطبوعات و جاپ، انقلاب علمی و صنعتی، گسترش شهرها و پیدایش و گسترش طبقه جدید متوسط، روابط اجتماعی را به شدت دگرگون کرد و نقش‌ها و کارکردهای جدیدی برای دولت و ملت تعریف و تبیین نمود.^{۱۱} همراه استعمار و سلطه اروپا بر شرق و جهان اسلام، امواج فوق نیز با شدت و ضعف به خاورمیانه و ایران رسید و مطالبات نوین و فراوانی ایجاد کرد. اینها به اضافه عوامل دیگر زمینه‌ساز جنبش مشروطه‌گردید، با این امید که قوانین، روابط اساسی و بهینه بین دولت و ملت برقرار، نظام اجتماعی — سیاسی کارآمدی را بنا کند. اما پس از انقلاب مشروطه، به دلیل اقتباس تقليدگونه قوانین اساسی اروپا، ضعف و فقدان نهادها و فرهنگ سیاسی لازم، مداخله و نفوذ فرست طلبانه قادرهای بزرگ و جنگ جهانی اول، دوره دیگری از هرج و مرج ایران را فراگرفت که سرانجام از درون آن حکومت دیکتاتوری و خودکامه رضاخان سر بر آورد و اختناق و استبداد او فراگیر شد. جنگ جهانی دوم و اشغال غالگرمانه ایران، خلی سریع و تند، هیبت و عظمت رضاشاه را دردهم ریخت و دوره حیدری آغاز شد. همزمان آمیزه‌ای از حریت و هرج و مرج کشور را فراگرفت. احزاب و مطبوعات فراوانی به وجود آمدند.

در انتخابات مجلس چند چهره و جیمه‌المله برند شدند و پارلمان تاحدوی محل تجلی اراده ملی گردید، اما هرج و مرج و بی‌ثباتی نیز وسیع و فراگیر بود. از درون این کشاورزها سرانجام نهضت ملی شدن صفت نفت نیز گرفت که امیدهای فراوانی را برانگیخت، اما دولت دکتر مصدق توفیق نیافت و یا کودتا درهم شکست. ایران از اشغال نظامی در ۱۳۲۰ تا کودتای سال ۱۳۳۲ به مدت دوازده سال در هیجان و بحران بود که در اواخر، این هیجان کم‌ویش شکل هرج و مرج به خود گرفت. پس از کودتا، ضمن افزایش نفوذ امریکا و انگلیس، دیکتاتوری و اختناق شاه حاکم شد.

با آغاز جنش اجتماعی از سال ۱۳۳۹، دیکتاتوری و اختناق محمد رضاشاه با مشکلاتی مواجه شد که اوج آن قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ بود. اما با زندانی شدن و تبعید امام‌خمينی در ۱۳۴۳ دوره دوم دیکتاتوری و اختناق شاه آغاز گشت؛ آزادی‌های فردی و مدنی هر لحظه بیشتر از پیش به عقب رانده می‌شد و محدود می‌گردید. شاه تصور می‌کرد با هزینه کردن بخشی از درآمد نفت و ایجاد یک رفاه نسبی مصروفی می‌تواند ناکامی‌های سیاسی و مدنی شهروندان را جبران نماید.^{۱۲} اما این مکایيس حدی دارد و مطالبات شخصیتی و آزادیخواهی را به طور کامل نمی‌توان با پادشاهی صرفا مادی نادیده گرفت. در حالی که تبلیغات رسمی نظام بر شعار «پیوند شاه و ملت» تکیه می‌کرد و به آن افتخار می‌نمود و در سطح ظاهر نیز

به دلیل وجود مجازات و سرکوبگری، نارضایتی‌های توده مردم چندان نمود نداشت، هر لحظه وضعیت دوقطبی دولت — ملت تشدید می‌گشت و بی‌اعتنایی و بی‌اعتمادی مقابله مترکم می‌شد و سرانجام با اولین جرقه‌های انقلاب، گسل و گستاخ بین دولت و ملت آشکار شد و وسعت یافت.

انقلاب اسلامی

و مدل جامعه‌شناسی سیاسی ایران با مفروضات فوق می‌توان انقلاب اسلامی را نتیجه سوء مدیریت رژیم پیشین در بهسازی رایطه دولت — ملت تلقی کرد. لذا مهم‌ترین وظیفه و کارکرد نظام برخاسته از انقلاب ترمیم این رایطه می‌باشد و باید بین این دو نیروی عظیم روابطی مدرج و طیفی ایجاد گردد؛ یعنی دولت چنان به تدریج از دل ملت متولد شود که نتوان فاصله‌ای بین آنها متصور بود.

در اوایل انقلاب، بسیاری از مستولان و مقامات از بین معلمان، روحاً نیان، بازاری‌ها، کارگرها و توده‌های مردم سربرآوردن و بدین ترتیب احساس وجود پیوندهای اساسی بین دولت و ملت همه‌جا ساطع بود. به طور طبیعی پس از انقلاب مشکلات فراوانی در کشور به وجود آمد و بسیاری بر این باور بودند که سران انقلاب نمی‌توانند قدرت را مجدداً متصرف کرزاںند و دوره جدیدی از هرج و مرج وسعت و عمومیت خواهد یافت. مجادله تشکلهای سیاسی و شبـهـنـاعـمـی، مشـکـلـاتـ قـومـیـ وـ منـطـقـهـایـ وـ مـرـزـیـ، چـگـونـگـیـ نقـشـنـیـوـهـایـ مـسـلـحـ درـ نـظـامـ جـدـیدـ، مـسـائلـ کـارـگـرـیـ وـ کـارـفـرـمـایـ، آـشـوبـ دـانـشـگـاهـهاـ وـ نـمـوـنـهـهـایـ متـعـدـدـیـ اـزـ اـنـ مشـکـلـاتـ وـ بـحـارـهـاـ بـدـونـدـ. درـ عـنـیـنـ حـالـ اـحسـاسـ آـزـادـیـ وـ حـرـیـتـ وـ اـمـکـنـاتـ وـ بـحـارـهـاـ بـدـونـدـ. درـ عـنـیـنـ حـالـ اـخـسـاسـ آـزـادـیـ وـ حـرـیـتـ وـ اـمـکـنـاتـ وـ بـحـارـهـاـ بـدـونـدـ. درـ عـنـیـنـ حـالـ موـافـقـ وـ مـخـالـفـ، مـبـتـیـگـهـاـ وـ تـظـاهـرـاتـ هـمـهـ گـرـوهـهـ، پـیدـایـشـ دـهـهـاـ تـشـکـلـ سـیـاسـیـ وـ مـرـامـیـ نـیـزـ هـمـهـ جـاـ مـوـجـ مـیـزـدـ. حـمـلهـ عـرـاقـ درـ آخرـ شـہـرـپـورـ ۱۳۵۹ـ، بـهـ رـغـمـ هـمـهـ تـهـدـیدـانـشـ، فـرـصـتـیـ بـرـایـ تـمـرـکـ وـ سـامـانـدـهـیـ قـدـرـتـ انـقـلـابـیـ شـدـ وـ دـوـلـتـ وـ مـلـتـ رـاـ درـ مـقـابـلـ مـحـرـکـ بـزـرـگـیـ هـمـچـونـ تـهـاجـمـ صـدـامـ بـهـ هـمـ نـزـدـیـکـ تـرـ کـرـدـ.^{۱۳}

رابطه دولت و ملت پس از جنگ تحمیلی جنگ هشت‌ساله، که تقریباً یکباره تمام شد، می‌توانست بی‌آمدهای متعارضی برای نظام داشته باشد؛ از پکس و ممکن بود به دلیل فقدان تهدید بیرونی و خطرناکی چون تهاجم عراق، مطالبات ملت و جوانان به یکباره فوران نماید و دولت و ملت فصل نوینی را در تعامل و تضاد آغاز نمایند. با توجه به محدودیت منابع، که بیامد انقلاب و جنگ بود، طبیعتاً نظام نمی‌توانست تمام و کمال پاسخگوی خواسته‌های شهروندان باشد. اما از سوی دیگر دولت از کوره هشت‌ساله جنگ منسجم‌تر بیرون آمد و تجربیات بیشتری داشت و منابع مربوط به جنگ را می‌توانست به نوسازی و برآورده کردن بخشی از



را ملاحظه کرد و دستمایه سازماندهی بهینه آینده نمود. این اوضاع تهدید بود؛ چراکه میزانی از انرژی نظام را مصرف و هزینه کرد و از تخصیص آن به نیازها و اهداف کشور ممانعت نمود. اما این هیجانات فرستی بود که اهل تحقیق بتوانند بسیاری از نقاط قوت و ضعف، آسیبها و قابلیتها را شناسایی کنند تا به منظور کنترل و بهره‌برداری از آنها بتوان برنامه عمل و اقدامی صحیح به دست داد. در عین حال تعاملها و هم‌عرضی‌های این ایام بسیاری از قشرها و لایه‌های اجتماعی را به حرکت درآورد و انرژی‌های زیادی را تولید نمود. گرچه مقدار زیادی از انرژی‌های آزادشده تقابل می‌نمودند و یکدیگر را خنثی می‌کردند، اما به هر حال فعال‌شدن انرژی‌های اجتماعی و انسانی؛ یعنی زنده بودن یک ملت و جماعت.

در یک منظر بالسبه خوشبینانه می‌توان چنین ارزیابی کرد که پشت سرگذاشت مشکلات هشت سال جنگ تحملی، هشت سال سازندگی و هشت سال اصلاحات، یعنی ربع قرن فراز و نشیب، خود به نوعی بیانگر توسعه سیاسی و انسجام ملی، البته با ملاکها و معیارهای بومی و ایرانی است. اگر توسعه به معنای ظرفیت و قابلیت یک سیستم تعریف شود، ایران، در پیش از ربع قرن، مراجی از توسعه سیاسی – اجتماعی را تجربه کرد و درحالی که در هر فراز و نشیب و چالشی بسیاری تصور می‌کردند این نظام درهم خواهد شکست، به هر حال موجودیت خود را حفظ کرد. درحالی که می‌توان چنین فرض کرد که بسیاری از نظم‌های مشابه ممکن است در مواجهه با برخی از این قبیل مشکلات فرو بریزند، البته در رویکردی دیگر می‌توان برای ائتلاف بسیاری از منانع و فرستهای

ظاهر شد که مخالفان و موافقان ارزیابی‌های خاص خودشان را داشتند. مخالفان، این اوضاع را دل بر هرج و مرج و حرمت‌شکنی ارزشها و غفلت از معاش و معاد مردم می‌دانستند و موافقان نوید آزادی، اصلاحات، توسعه سیاسی، بسط آزادی‌ها، حقوق شهروندی و تنوع و تکثر می‌دادند. نکته‌ای که در این دوران خودنمایی کرد آشکارشدن برخی گسل‌ها در درون حاکمیت و حکومت بود. درحالی که طیف اصلاح طلبان برای مدت هشت سال قوه مجریه را در اختیار داشتند، قوه مقننه تاحدودی دست به دست شد، اما در دوره ششم مجلس شورای اسلامی، اکثریت با اصلاح طلبان بود. تشکلها و مطبوعات داخلی و بعض انتظاران خارجی در این دوران معتقد بودند نوعی شکاف بین تشکیلات و ارگانهای مختلف نظام به وجود آمده است و به تدریج این قضیه در اذهان قوت گرفت که مجموعه این دستگاهها به جای همسوی، هم‌عرض‌اند و در نتیجه بسیاری از اهداف نظام و مطالبات مردم مغایل مانده است. در خارج به خصوص این تمایل منجلی بود که سازمانهای نظام را به دو دسته انتخابی و انتصابی تقسیم کنند و آنها را در مقابل هم بدانند.^{۱۷} تعطیلی دسته‌ای از مطبوعات، محکمه و حبس عدایی، تنشی‌های داشجویی و شهری، و مواجهه دستگاهها با هم دلیل این تلقی‌ها بود.

پس هشت سال دوران اصلاحات چالشی بود که از یک سو رابطه دولت و ملت را حساس‌تر و فعلی تر کرد و گسل‌های بالفعل و بالقوه آنها را بیشتر در خور توجه و تأمل نمود و از سوی دیگر در درون دولت و ملت نیز هیجانات و شکاف‌هایی را آزمون‌پذیر ساخت. در این چالش می‌توان فرستهای و تهدیدهایی «سازندگی» یاد می‌شود.

بعضی‌ها بر این عقیده‌اند که در این دوران به مطالبات مدنی و سیاسی مردم کم‌توجهی شد و دغدغه‌ها بیشتر به نیازها و مسائل اقتصادی معطوف گردید.^{۱۸} نسبت به عملکرد اقتصادی این دوره حرف و حدیثهای زیادی مطرح شده، و قضاوتها مختلف و متضاد است. هرچه بود در دو مین دوره نامزدی آقای هاشمی برای ریاست جمهوری فقط پنجاه درصد مشارکت کردند که این رقم تاکنون کمترین میزان مشارکت در نه دوره انتخابات ریاست جمهوری است و ایشان نیز حدود شصت درصد کل آرای مأخوذه را کسب کرد که این نیز به نسبت دوره‌های قبل افت کرده بود. این افت را می‌توان این طور توجیه کرد که توده‌های مردم، ضمن آنکه نسبت به عملکرد اقتصادی و میزان برخورده ایشان ابهام و تردید داشتند، بعضی نسبت به مطالبات ارزشی و سیاسی نیز سرخوردگی‌هایی احساس می‌کردند. لذا می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که گسل تاریخی دولت – ملت، که با انقلاب و جنگ تاحدود زیادی از بین رفته بود، مجدداً در حال فعل شدن بود.

بنابراین کاهش انواع مشارکتها و افزایش انواع شایعه‌ها، درباره قصور و تقصیر مسئولان، و وقوع تنشی‌های مثل آشوب‌های شهری، اجتماعی و صنفی را می‌توان شاخص‌هایی برای نشان دادن اسیب‌پذیری رابطه دو قطب دولت – ملت تلقی نمود.^{۱۹}

از درون چنین متنی انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ سر برآورد؛ مشارکت سی میلیونی به معنای هشتاد درصد حضور و اجدان حق رای در پای صندوقها بود. جهش سی درصد مشارکت تحلیلهای متفاوتی را در بی داشت. برداشتهای منفی و عموماً خارجی چنین بود که این انتخابات نوعی اعتراض مدنی به وضع موجود و نظام است. در مقابل عده‌ای بر این باور بودند که در این حرکت، یعنی افزایش مشروعیت نظام، جناحها و تشکلهای سیاسی، نیز هر یک به نوعی می‌خواستند برنامه عمل و اقدام خود را در ساختار قدرت برای حال و آینده تدوین نمایند. لذا عده‌ای حالت تهاجمی گرفتند و برخی به انفعال دچار شدند. اما طی دو دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی که با عنوان دوره جامعه مدنی و اصلاحات خوانده شد، هیجانات و تحرکات زیادی به صورت رشد و بسط انتشارات و مطبوعات، میتینگ‌ها و سخنرانی‌ها و بعضی درگیری‌ها در جامعه

اکنون با پشت سر گذاشتن قریب دو قرن از چرخه تعامل و تقابل دولت — ملت می‌توان چنین فرض کرد که این دو قطب عظیم، به درجه‌ای از انباست تجربه رسیده‌اند که می‌توان نظامی را انتظار داشت که در آن دولت و ملت در جایگاهی که رواست قرار گیرند؛ یعنی دولت به اندازه لازم و کافی قدرت، و ملت به اندازه لازم و کافی آزادی داشته باشند. بنابراین انتظار جهش مدنی و تمدنی، در فاصله‌ای بالتبه نزدیک، دور از توقع نیست.

آنچه به عنوان شرط این جهش در خور تذکر است؛ اینکه دسترسی به اهداف والا و ارزشمند اجتماعی انسان فرایندی جبری و خودبه‌خودی نیست و باید علم و اراده جمعی به آن تعلق بگیرد و از آن پاسداری نماید

در کشاکش این چالشها متناسب بود و آنها را قابل پیش‌گیری دانست. اما می‌توان این چنین دلخوشی داشت که شاید اینها هزینه‌های گریزانایدیری است که هر انقلاب و اصلاحی باید بپردازد. اما مهم آن است که این تجربیات و هزینه‌ها دستمایه یه‌سازی و بهروزی یک کشور در حال و آینده باشد.

نتیجه

اینک از منظر مدل به کار رفته در این نوشتار، می‌توان تاریخ معاصر ایران را این‌گونه جمع‌بندی کرد: تا روی کار آمدن قاجار، ماهیت و سمت و سوی تاریخ سیاسی اجتماعی ایران عمده‌تاً تابعی از رقابت نخبگان در راس هرم اجتماعی بود و مردم و جامعه اهمیت چنانی نداشتند. اما نخستین بار و به طور آشکار و موثر می‌توان نقش افرینی مردم، آغاز جنبش اجتماعی و خودنمایی ملت در برایر دولت را در جنگهای ایران و روس و حوادث پس از آن دانست. شورش مردم به رهبری علماً عليه اقدامات فرستاده مخصوص تزار پس از شکست ایران و عقد قراردادهای کنایی و در نهایت قتل گریبانیوف، نقطه آغازی برای حضور مردم در صحنه سیاسی و تقدم جستن بر منافع و مصالح دولت و خانواده سلطنتی تلقی کرد. جنبش تباکو، جشن مشروطیت، نهضت ملی نفت، قیام پانزدهم خرداد و سرانجام انقلاب اسلامی، فرازهای دیگری در تاریخ معاصر هستند که ملت تاثیر زیادی در آن داشت و حاکمیت و دولت نیز عکس‌العملهای متفاقوی در برایر این ابراز وجود ملی از خود نشان داده‌اند. دوران پس از انقلاب نیز مراحل و مقاطعی از چگونگی تعامل دولت — ملت بود که به اختصار تشریح شد.

اکنون با پشت سر گذاشتن قریب دو قرن از چرخه تعامل و تقابل دولت — ملت می‌توان چنین فرض کرد که این دو قطب عظیم، به درجه‌ای از انباست تجربه رسیده‌اند که می‌توان نظامی را انتظار داشت که در آن دولت و ملت در جایگاهی که رواست قرار گیرند؛ یعنی دولت به اندازه لازم و کافی قدرت، و ملت به اندازه لازم و کافی آزادی داشته باشند. بنابراین انتظار جهش مدنی و تمدنی، در فاصله‌ای بالتبه نزدیک، دور از توقع نیست.

آنچه به عنوان شرط این جهش در خور تذکر است؛ اینکه دسترسی به اهداف والا و ارزشمند اجتماعی انسان فرایندی جبری و خودبه‌خودی نیست و باید علم و اراده جمعی به آن تعلق بگیرد و از آن پاسداری نماید. بنابراین اینک زمانی است که هریک از دولت و ملت با داشتن و کسب بصیرت اجتماعی و تاریخی، جایگاه و رسالت خود را تشخیص دهند و با مسئولیت و جدیت به وظیفه خود عمل نمایند و گرنه هیچ تضمینی نیست که این فرصت نیز از دست نرود. شرط دیگر این است که تعامل بهینه دولت — ملت و پرهیز از تقابل این دو قطب شکرف، مستلزم وجود افراد، ابزار و تشکلهای واسطی است که این دو را به

خوبی به هم وصل کنند و مانع دور و نزدیک شدن بیش از حد آنها شوند.

باید توجه کرد دولت، ملت و نهادهای واسطی مثل احزاب، مطبوعات و روشنگران، در عصر جهانی شدن، در تعامل هستند و فشارهای جانی محیط منطقه‌ای و بین‌المللی شرایط بازی و اقدام را پیچیده کرده است و امکان و اختلال بسط و آشکارشدن گسل‌های اجتماعی می‌تواند در حد بالایی مورد بهره‌برداری بازیگران خارجی قرار گیرد. بنابراین کسانی که قدم به بازی دولت و نهادهای واسطه می‌گذارند، باید دارای بصیرتی به غایت وسیع و ژرف درباره تاریخ، جامعه‌شناسی و جهان‌شناسی باشند تا بتوانند جامعه مطلوب اسلامی را ولو به طور نسبی محقق گردانند.

پی‌نوشت‌ها

- * دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی ۱— موریس دوورز، «جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، جاویدان، ۱۳۵۹، ص ۹۶
- 2 - Tony Wright, British Politics, Oxford University Press, 2003, P. 8
- ۳— محمدحسین پناهی، زمینه‌های جامعه‌شناسی شکل گیری جامعه مدنی، در تحقیق جامعه مدنی، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۰
- ۴— عبدالحسین نوابی، شرح حال عباس‌میرزا ملک‌آراء، باک، ۱۳۵۵، ص ۷۶
- ۵— عبدالعلی قوام، توسعه سیاسی و تحول اداری، قومس، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۱۹
- ۶— محمدباقر حشمت‌زاده، «اندیشه سیاسی کارآمد در ایران امروز»، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، شهريور ۱۳۸۱، ص ۶۲
- ۷— علیرضا ازغندي، جامعه مدنی و خلقيات ما ايرانيان، تحقیق جامعه مدنی در انقلاب اسلامي، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامي، ۱۳۷۶، ص ۴۰۴-۴۰۷
- ۸— محمدياfer حشمت‌زاده، ایران و نفت، تهران، انتشارات باز، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۴۴۷
- ۹— ميشل فوكو، ايراني روح يك جهان بـ روح، ترجمه نيكو سروش و افشن جهانيد، تهران، نشر نـ، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۵۵-۵۸
- ۱۰— رضا شعباني، نادر شاهزاده، افسار، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگي، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۲۲
- ۱۱— احمد تقی‌زاده، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، سمت، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۷۲-۱۷۴
- ۱۲— محمدباقر حشمت‌زاده، جارچوبي برای تحليل و شاخت انتقالاب اسلامي در ايران، تهران، موسسه دانش و اندیشه معاصري، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۱۳۷
- ۱۳— محمدياfer حشمت‌زاده، ارتباطات و امنيت ملی در جنگ عراق و ايران، مركز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۹، ص ۱۲۹
- ۱۴— محمدياfer حشمت‌زاده، ایران و نفت، همان، ص ۴۴۴
- ۱۵— كيهان، ۱۳۷۱/۲/۲۱
- ۱۶— درآمدی بر جامعه‌شناسی مخالفان ايران، معاونت پژوهشي دانشکده امام‌బاقر(ع)، ۱۳۸۲، ص ۱۲۹